۲ **روایت امام؛ حراست از میراث اقتدار**
رسانه در میانه دو وظیفه: مستندسازی حماسه و تبیین حکمت رهبر شهید

۲ **خونِ امام، شعله‌ی خیزشِ امت**
تحلیل ابعاد فراملی و تحولات شگرف سیاسی در پی شهادت رهبر شهید انقلاب

۳ **پایان سکوت؛ انتقام، هزینه‌ی سنگین «امام‌کشی»**
ازشکوه تشییع تا ضرورت پاسخ چندساحتی؛ چگونه اراده‌ی ملی، ماشه‌ی انتقام سخت را می‌کشد؟

۳ **میعادگاه عاشقان؛ اینجا مصلای دلتنگی نیست، دانشگاه بیعت است**

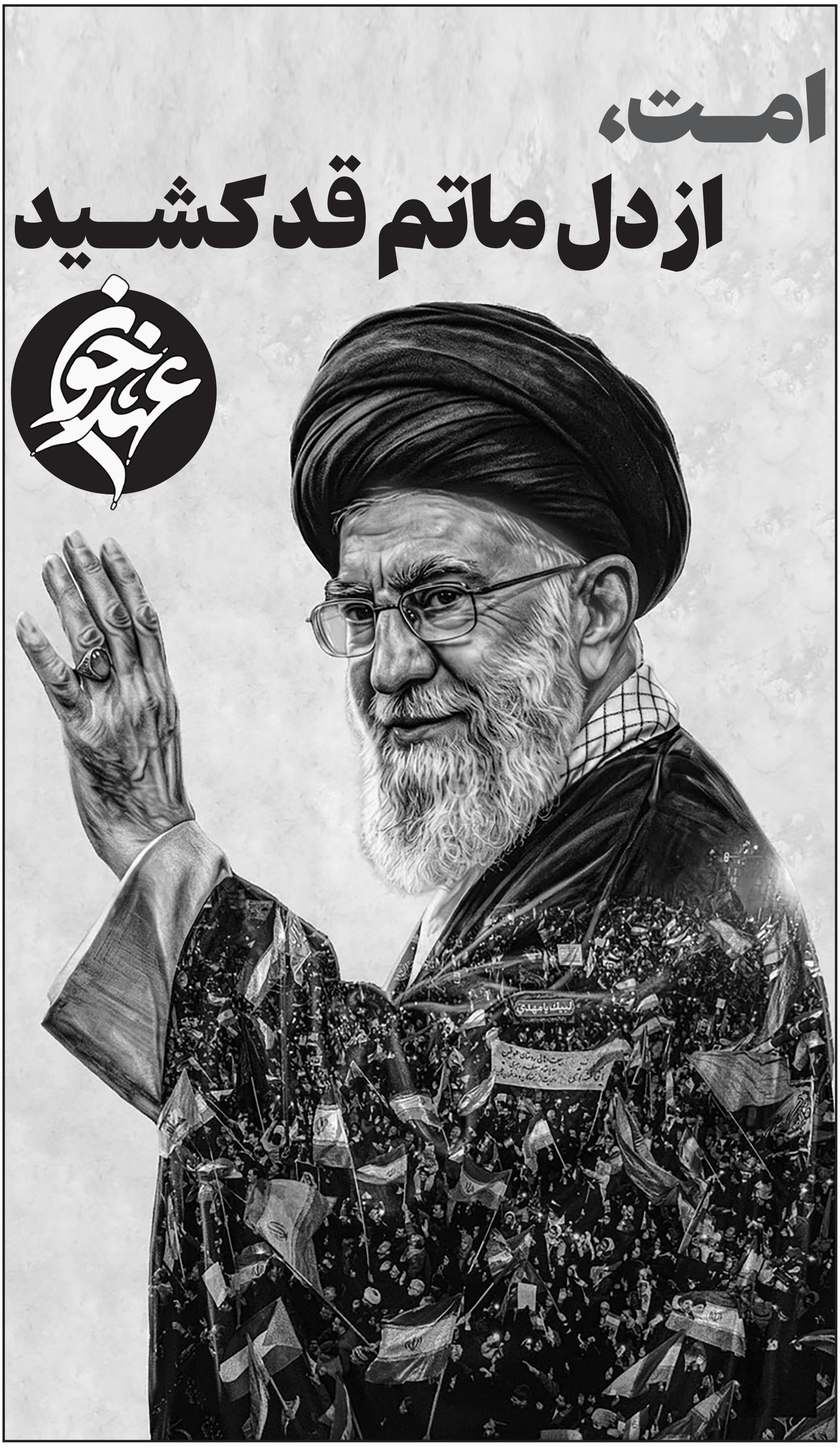
۳ **راز ماندگاری یک راه**

۴ **فراتر از فقدان؛ مکتب خامنه‌ای در آزمون تاریخ**

۴ **ملت، مبعوث شد**

۴ **امت تمدن‌ساز به کارگردانی رهبر شهید**

امت، از دل ماتم قد کشید



سرمقاله

ایران پیروز، دانشگاه آرمان‌خواه، اولویت امروز

پس از جنگ رمضان، یکی از مهم‌ترین وظایف دانشگاه، روایتگری دقیق، مستند و اقناع‌کننده از «ایران پیروز» است. این مسئله صرفاً یک موضع تبلیغاتی یا احساسی نیست، بلکه یک ضرورت راهبردی است؛ زیرا دشمن هنگامی که در میدان نبرد سخت نتوانسته به اهداف اصلی خود برسد، تلاش می‌کند نتیجه جنگ را در میدان ادراک، رسانه و تحلیل وارونه کند. به بیان دیگر، وقتی پیروزی نظامی برای او حاصل نشده، می‌کوشد در جنگ شناختی، تصویری معکوس از واقعیت بسازد و ایران را شکست‌خورده یا ناگزیر از عقب‌نشینی نشان دهد. ازاین‌رو، تثبیت ایده «ایران پیروز» نه‌فقط یک کار رسانه‌ای، بلکه اقدامی برای حفظ سرمایه اجتماعی، تقویت خودباوری ملی و جلوگیری از تقویت گفتمان انفعال و سازش در جامعه و میان مسئولان است. برای اثبات این پیروزی، شواهد و قرائن روشنی وجود دارد. در تحلیل جنگ‌ها، معیار اصلی، میزان تحقق اهداف طرفین است، نه صرفاً حجم آتش یا شدت عملیات روانی. اگر دشمن با هدف شکستن اراده جمهوری اسلامی، تحمیل عقب‌نشینی، ایجاد فروپاشی در جبهه داخلی و تثبیت برتری راهبردی خود وارد میدان شده؛ اما در پایان نتوانسته به این اهداف دست پیدا کند، در منطق راهبردی شکست خورده است، حتی اگر با هیاهوی رسانه‌ای بکوشد چهره‌ای متفاوت از واقعیت ارائه دهد.

در همین چهارچوب، برخی از گزارش‌های منتشرشده در رسانه‌های غربی و صهیونیستی، خود به سندی برای فهم این واقعیت تبدیل شده‌اند. روزنامه واشنگتن‌پست به اصابت‌های موفق ایران به ۱۵ پایگاه آمریکا در بیش از ۲۲۰ نقطه اشاره کرده است؛ گزارشی که به‌خوبی نشان می‌دهد ایران نه‌تنها توان پاسخ‌گویی مؤثر داشته، بلکه توانسته موازنه تهدید را از سطح شعار و بازدارندگی ذهنی به سطح اقدام عملی و دقیق ارتقا دهد. این حجم از اصابت موفق، به معنای آن است که زیرساخت‌های نظامی و امنیتی آمریکا در منطقه، برخلاف تصور رایج، در برابر اراده و قدرت عملیاتی ایران مصون و دست‌نیافتنی نیستند. همین گزاره، به‌تنهایی یکی از پایه‌های ادعای پیروزی ایران را تقویت می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد طرف مقابل هزینه‌ای سنگین و محسوس پرداخته است. ازسوی‌دیگر، روزنامه یدیعوت آحارانوت چاپ سرزمین‌های اشغالی، در گزارشی به قلم رونن برگمن و نوهام بارنیا که ارتباطات گسترده‌ای با موساد و ارتش رژیم دارند، به این واقعیت اشاره می‌کند که این عملیات از روز پنجم با نشانه‌های شکست قطعی مواجه شده بود و از روز بیستم جنگ، آمریکا و رژیم صهیونیستی در پی درخواست آتش‌بس برآمده بودند. این اعتراف، از منظر تحلیلی بسیار مهم است؛ زیرا وقتی یک طرف جنگ، در روزهای ابتدایی درمی‌یابد که مسیر عملیات به سمت شکست می‌رود و در ادامه، پیش از تحقق اهداف خود به دنبال توقف درگیری و آتش‌بس می‌رود، این خود روشن‌ترین علامت از ناکامی راهبردی اوست. کشوری یا جبهه‌ای که دست بالا را دارد، معمولاً به دنبال امتداد فشار برای تثبیت دستاوردهای خود است؛ نه اینکه در میانه میدان، برای توقف درگیری دست به دامن آتش‌بس شود. بنابراین، حتی بر اساس روایت بخشی از رسانه‌های نزدیک به همان جبهه، نشانه‌های شکست، زودهنگام و آشکار بوده است. افزون بر این، یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت ایران در این نبرد، راهبرد بستن تنگه هرمز به‌عنوان یک ظرفیت بازدارنده و تعیین‌کننده بود.

تنگه هرمز فقط یک گذرگاه جغرافیایی نیست؛ یکی از حساس‌ترین شریان‌های انرژی و تجارت جهانی است و هرگونه اختلال در آن، آثار فوری بر بازار جهانی نفت، امنیت انرژی و محاسبات قدرت‌های بزرگ دارد. صرف قرارگرفتن این گزینه در سبد راهبردی جمهوری اسلامی، نشان می‌دهد که ایران در صورت لزوم، ابزارهایی در اختیار دارد که می‌تواند هزینه درگیری را از سطح منطقه‌ای فراتر برده و به یک بحران بین‌المللی برای دشمنان تبدیل کند. همین ظرفیت، بخشی از قدرت بازدارندگی ایران را شکل داده و در محاسبات آمریکا و رژیم صهیونیستی برای ادامه جنگ مؤثر بوده است. وقتی طرف مقابل بداند که ادامه تجاوز می‌تواند با پاسخ‌هایی روبه‌رو شود که شریان‌های اصلی اقتصاد جهانی را تحت‌تأثیر قرار دهد، طبیعی است که در ارزیابی خود برای تداوم جنگ تجدید نظر کند.

ادامه در صفحه ۲

روایت امام؛ حراست از میراث اقتدار

رسانه در میانه دو وظیفه: مستندسازی حماسه و تبیین حکمت رهبر شهید

نویسنده: نرگس عابدینی / ادوار انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه الزهرا(س)

میراث شهدا، فراتر از یک حافظه تاریخی، منظومه‌ای از ارزش‌های بنیادین، اخلاقی و ملی است که هویت یک جامعه را در بحران‌ها حفظ می‌کند. رسانه به عنوان پل ارتباطی میان حماسه‌آفرینان دیروز و نسل‌های امروز و فردا، نقشی فراتر از یک ناظر منفعل دارد زیرا رسانه‌ها نه تنها ثبت‌کننده وقایع، بلکه سازنده و تبیین‌کننده معنا هستند. رسانه در قبال حفظ این میراث، وظیفه‌ای خطیر بر عهده دارد که می‌توان آن را در سه محور روایت مستند، دقت در محتوا و اثرگذاری مخاطب محور دسته‌بندی کرد.

پاسداری از حقیقت در برابر تحریف

بنیادی‌ترین وظیفه رسانه، مستندسازی است. گذر زمان، دشمن حافظه جمعی است؛ اگر روایت‌ها بر پایه اسناد متقن، شواهد عینی، و خاطرات بدون پیرایه ثبت نشوند، به مرور در معرض فرسایش یا تحریف قرار می‌گیرند. مسئولیت رسانه، انتقال بی‌واسطه حقیقت است. روایت مستند به معنای دوری از اسطوره‌سازی‌های اغراق‌آمیز است که گاهی با نیت خیر، اما با نتیجه‌ای معکوس، تصویر انسانی و دست‌یافتنی شهدا را به چهره‌هایی دور از واقعیت تبدیل می‌کند. رسانه باید بکوشد تا با استفاده از آرشیوهای دقیق و تحلیل زمینه‌های تاریخی، نسخه‌ای اصیل و تحریف‌ناپذیر از سیره شهدا ارائه دهد تا این میراث برای نسل‌های آتی، معتبر و قابل استناد باقی بماند. رسانه باید میان ایمان دیروز و حماسه‌ی مقاومت امروز پیوندی ناگسستنی برقرار کند و با مستندسازی دقیق، نشان دهد که خون شهدای جنگ تحمیلی در رگ‌های شهدای حماسه‌های اخیر جاری است. در عصر جنگ روایت‌ها، رسانه باید با استناد به واقعیت‌های میدان نبرد، مانع از وارونه‌نمایی دشمن در مورد ماهیت این شهدا و چرایی حضور آنان شود.

عبور از کلیشه‌ها و تبیین جهان‌بینی رهبری به عنوان شاقول روایت

دقت در روایت، فراتر از مستندسازی، به معنای پرهیز از سطحی‌نگری است. شهدا تنها نمادهای جنگ نیستند؛ بلکه حاملان جهان‌بینی‌های عمیقی‌اند که باید در قالب‌های هنری و رسانه‌ای خلاقانه تبیین شوند. بسیاری از تولیدات رسانه‌ای متأسفانه در بند کلیشه‌ها گرفتار شده‌اند که پیام را نزد نسل جوان لوث می‌کند. مسئولیت رسانه این است که با بهره‌گیری از هوش خلاق، زوایای کمتر دیده‌شده شخصیت، تفکرات و دغدغه‌های فرهنگی و اجتماعی شهدا را بازخوانی کند یعنی درک چرایی حرکت شهید؛ رسانه باید بتواند پیوندی میان هدف شهید و نیازهای امروز جامعه برقرار کند. وقتی روایت از حالت خشک و گزارشی خارج شده و به عمق اندیشه‌های شهید نفوذ کند، دقت در محتوا به کمال می‌رسد. دقت در محتوا، در سطحی کلان‌تر، به معنای بازخوانی دقیق گفتمان امام و رهبری است. رسانه موظف است با تحلیل دقیق سخنرانی‌ها، پیام‌ها و رهنمودهای رهبری، فلسفه شهادت را برای نسل جدید تبیین کند. این نگاه، راهبردی‌ترین نقشه‌راه برای رسانه است تا شهید را نه به عنوان یک فرد مستقل، بلکه به عنوان عضوی از یک پیکره بزرگ تمدنی معرفی کند. رسانه باید بتواند کلام رهبری را در زمان دقیق به نیاز جامعه ترجمه کند؛ اینکه چرا شهادت در جنگ اخیر، نه یک شکست، که پیروزی استراتژیک جبهه حق است.

هنر پیوند دیروز با امروز

رسانه بدون اثرگذاری، تنها یک مخزن آرشیوی است. برای اینکه میراث شهدا به الگو تبدیل شود، باید اثرگذار باشد. اثرگذاری به معنای توانایی رسانه در تبدیل مفاهیم انتزاعی ایثار و فداکاری به مفاهیمی ملموس و کاربردی برای زندگی امروز است. این امر مستلزم شناخت دقیق ذائقه و دغدغه‌های مخاطب معاصر است و استفاده از ابزارهای نوین چندرسانه‌ای، تولید محتوای تعاملی و توجه به فرم‌های جذاب بصری، از ملزومات این اثرگذاری است. رسانه باید نشان دهد که چرا درس‌های آموخته‌شده از حماسه شهدا، همچنان برای حل چالش‌های اخلاقی و اجتماعی امروز کارآمد است. اثرگذاری زمانی محقق می‌شود که رسانه، شهادت را از یک واقعه‌ی تلخ، به یک جریان زنده و پویا تبدیل کند. در جنگ‌های اخیر، رسانه باید نشان دهد که چگونه شهدا با تکیه بر جهان‌بینی توحیدی، پیچیده‌ترین طرح‌های دشمن را شکست دادند. این یعنی درس گرفتن از هنر جنگیدن و هنر زیستن به روایت شهدا.

مسئولیت رسانه در قبال میراث شهدا، نه یک حرکت ایستا و سنتی، بلکه یک مسئولیت پویا و خلاقانه است. رسانه با روایت مستند از تحریف جلوگیری می‌کند، با دقت در محتوا، حقیقت را از حاشیه به متن می‌آورد و با اثرگذاری هنرمندانه، این میراث را از صفحات تاریخ به بطن زندگی جامعه پیوند می‌زند. حفظ میراث شهدا، در واقع حفظ شاکله اصلی اخلاق و ایستادگی در جامعه است و رسانه در این مسیر با تکیه بر رهنمودهای رهبری و با بهره‌گیری از اسناد متقن حماسه‌های اخیر، می‌تواند روایت فتح را از دهه‌های گذشته به آینده پیوند بزند. رسانه‌ای که شهید را به عنوان چراغ راه و رهبری را به عنوان تفسیرگر این چراغ در کانون توجه قرار دهد، نه تنها حافظ میراث گذشته، که معمار آینده‌ی مقاومت خواهد بود.

خونِ امام، شعله‌ی خیزشِ امت

تحلیل ابعاد فراملی و تحولات شگرف سیاسی در پی شهادت رهبر شهید انقلاب

نویسنده: امیرمحمد کولانی / ادوار اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان

در طول تاریخ، فقدان بزرگان و رهبران سیاسی و دینی ملت‌ها همواره یک نقطه عطف در حوزه‌های ملی، فرهنگی، سیاسی و... بوده است. گذشته از متن از دست دادن رهبران، وداع و بدرقه ایشان فرامتن مهم‌تری نسبت به اصل موضوع بوده است. شیوه رحلت و کیفیت وداع، اثرات بارز سیاسی و فرهنگی بر بطن یک جامعه می‌گذارد. شهادت رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خامنه‌ای (ره)، نقطه اوج رحلت یک رهبر سیاسی، دینی و ملی در طول تاریخ چندهزارساله حکومت‌هاست. امام شهید ما جزو معدود رهبران سیاسی در تاریخ کشورهای غرب آسیا، بلکه کل جهان هستند که در طول دوران رهبری خود زیر بار شدیدترین فشارهای سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... به مدت ۳۷ سال، کشور را نه تنها مدیریت، بلکه به سوی تبدیل شدن به یک قدرت مهم جهانی هدایت نمودند و در این راه همواره به مبارزه پرداختند و نهایتاً در این مسیر نیز به شهادت رسیدند.

مقابله همه‌جانبه و تمام‌قد ایشان با استکبار و دشمنان تمدنی ایران و اسلام، چهره ویژه‌ای را از مدیریت و رهبری این عالم برجسته به جهانیان ارائه کرده است. حکمرانی خاص و مبتنی بر امت‌سازی این شهید بزرگوار، توانست ایران ضعیف پیش از انقلاب را به ایران مقتدر ایستاده در برابر قدرتمندترین (قدرت مادی) دولت‌های تاریخ بشر، یعنی آمریکا و رژیم منحوس صهیونی، تبدیل کند. ایرانی که با آن‌همه فشار توانست از خود دفاع کند و ضربات مهلکی بر امنیت اقتصادی جهان و همچنین موجودیت اعراب جنوب خلیج‌فارس وارد نماید. به این شواهد اقتدار ایران، صدها مؤلفه قدرت دیگر در حوزه‌های مختلف علمی، فرهنگی، اجتماعی و... را نیز می‌توان اضافه کرد که همگی حاصل ۳۷ سال رهبری این انسان کامل و خارق‌العاده است. رهبری که در دوران زعامت چهاردهه‌ای خود، اثرگذارترین چهره ملی و حتی منطقه‌ای بوده است؛ علی‌القاعده نمی‌توان با پایان حیات مادی‌اش، اثرات عمیق او بر رویدادهای ملی و بین‌المللی را نادیده گرفت. اساساً وداع با رهبر شهید انقلاب، باورناپذیر و حزن‌انگیز است؛ اما روی دیگر مراسم تشییع مردمی این رهبر عالی‌قدر می‌تواند تحولات شگرفی را در حوزه‌های متعدد سیاسی، فرهنگی، هویتی و امنیتی ایجاد کند.

جمهوری اسلامی ایران، اصولاً یک نظام سیاسی مبتنی بر دو استوانه دینی و مردمی است. از همین جهت هر رویدادی که به تقویت توأمان این دو ستون بینجامد، بر تمامی شئون حکمرانی و منافع ملی ایران اثر جدی و مثبت می‌گذارد. قطعاً حضور میلیونی و پرشور در مراسمات وداع و بدرقه پیکر مطهر رهبری شهید و خانواده معزز ایشان در شهرهای مختلف ایران و عراق، علاوه بر نمایش وحدت و اقتدار اضلاع محور مقاومت، اندوخته سرمایه اجتماعی نظام جمهوری اسلامی را به شکل قابل توجهی فزونی می‌بخشد. اندوخته‌ای که در صورت مدیریت و حراست صحیح مسئولان کشور می‌تواند پشتوانه بسیاری از تحرکات رو به جلوی کشورمان باشد.

طبیعتاً هر نظام سیاسی‌ای که از پشتوانه قابل‌توجه مردمی برخوردار باشد، می‌تواند ضمن حفظ عزت ملی، منافع کشور در داخل و خارج از مرزهای جغرافیایی را تأمین کند. این پشتوانه با اعتباربخشی سیاسی و بین‌المللی به یک نظام سیاسی، آن را از گزند آفاتی همچون تجزیه، جنگ و آشوب محافظت می‌کند. منطقاً یکی از ظواهر پشتوانه مردمی، همین حضور میدانی مردم است. همان‌گونه که در جریان جنگ رمضان همین تجمعات شبانه توانستند کشور را حفظ کنند، ادامه این حضور در مراسم وداع با امام شهید هم اثرات بی‌بدیلی خواهد داشت و هم سیگنال‌های محکم و حاوی پیام وحدت و اقتدار به دشمنان داخلی و خارجی ارسال خواهد کرد.

فارغ از مباحث کلان سیاسی و اجتماعی که عرض شد، حضور پرشور مردم در این مراسم باشکوه و خطیر، یک ثمره تاریخی هم خواهد داشت: تکریم خون امام مجاهد و البته تأکید بر انتقام! انتقام، مهم‌ترین کلیدواژه‌ای است که متأسفانه در چند ماه اخیر در ادبیات سیاسیون ما رفته‌رفته کمرنگ و کمرنگ‌تر شد. حضور میلیونی مردم و رهیافت سیاسی این حضور، ضمن اینکه تأکید مجدد بر امر جدی و راهبردی انتقام است، دست تصمیم‌گیران برای پیشبرد مقوله انتقام خون رهبر شهید، آن هم با هدف بسیار مهم جلوگیری از عادی‌سازی امام‌کُشی را باز می‌گذارد. امر انتقام اگر با پشتوانه مردمی پیش برود، قطعاً ثمرات بیشتر و هزینه‌های کمتری برای کشور خواهد داشت. لذا بدیهی است فریاد خونخواهی رهبر شهید انقلاب که با میلیون‌ها مشت گره‌کرده پشتیبانی می‌شود، گزاره‌ای راهبردی در ساختن ایران آینده و نظم نوین منطقه‌ای است. واضح است که منظور نگارنده از مقوله انتقام، صرفاً انتقام نظامی نیست؛ انتقام امری چندساحتی است و در ابعاد سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و البته فرهنگی قابل پیگرد است که توضیح آن در این نگاشته نمی‌گنجد.



ادامه سرمقاله

بنابراین، اشاره به تنگه هرمز فقط اشاره به یک تهدید نظامی نیست؛ بلکه اشاره به عمق ژئوپلیتیکی و قدرت راهبردی ایران در مدیریت میدان نبرد است. نشانه دیگر پیروزی، تاب‌آوری مردم در حفظ کشور، امنیت و استقلال ملی است. هیچ نبردی صرفاً در خطوط مقدم نظامی تعیین تکلیف نمی‌شود؛ پایداری اجتماعی و استقامت ملت‌ها، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تعیین‌کننده در سرنوشت جنگ‌هاست.

وقتی مردم ایران بیش از ۱۰۰ روز در خیابان‌ها، در متن فشارها، تهدیدها، جنگ روانی و تلاش‌های چندلایه دشمن برای بی‌ثبات‌سازی ایستادگی کردند و اجازه ندادند اصل کشور و استقلال ملی دچار فروپاشی شود، این یک پیروزی بزرگ اجتماعی و ملی است؛ پیروزی که در بعثت ملت ایران تجلی پیدا می‌کند. دشمن معمولاً برای پیروزی، فقط بر توان نظامی خود تکیه نمی‌کند، بلکه روی فرسایش روانی جامعه، خستگی مردم، چنددستگی داخلی و فروپاشی انسجام ملی حساب باز می‌کند. وقتی این محاسبه به نتیجه نرسد، یعنی یکی از اصلی‌ترین ارکان طراحی دشمن شکست خورده است.

وظیفه دانشگاه چیست؟

از اینجا وظیفه دانشگاه روشن‌تر می‌شود. دانشگاه باید این واقعیات را تبیین کند، نه اینکه صرفاً آن‌ها را به‌صورت شعاری تکرار کند. تبیین یعنی نشان دادن نسبت میان هدف و نتیجه؛ یعنی توضیح دادن اینکه چرا ناتوانی دشمن در تحقق اهداف اعلامی‌اش، خود نشانه شکست اوست؛ چرا اصابت‌های موفق ایران به پایگاه‌های آمریکا یک واقعیت راهبردی است؛ چرا اعتراف تحلیل‌گران و روزنامه‌نگاران صهیونیست به شکست از روز پنجم و درخواست آتش‌بس از روز بیستم، یک سند مهم برای روایت ایران پیروز است و چرا تاب‌آوری اجتماعی مردم و ظرفیت‌های راهبردی‌ای مانند تنگه هرمز، موازنه قدرت را به نفع ایران تغییر داده‌اند. اگر دانشگاه از این وظیفه غفلت کند، دشمن خواهد کوشید نتیجه‌ای را که در میدان نگرفته، در عرصه افکار عمومی به دست آورد. در این میان، رسالت دانشگاه و به‌ویژه دانشجویان فعال، حفظ روح آرمان‌خواهی و اصرار بر اصول است. شهید بهشتی فرمود: «دانشجو مؤذن جامعه است؛ خواب بماند، نمازامت قضا می‌شود.» این تعبیر نشان می‌دهد دانشگاه باید بیدار، حساس، تحلیلگر و مطالبه‌گر باشد. موتور تولید آرمان‌ها و ارزش‌های بزرگ در هر جامعه، نسل جوان و تحصیل‌کرده است و در ایران نیز بخش مهمی از گفتمان‌های زنده و تحول‌آفرین، پیش از انقلاب و پس از آن، در دانشگاه شکل گرفته یا تقویت شده است.

بنابراین هر رویکردی که دانشگاه را نسبت به مسائل اساسی کشور سرد، خنثی و بی‌تفاوت کند، در تعارض با منظومه فکری امام راحل، امام شهید و رهبر معظم انقلاب قرار دارد. البته این مطالبه‌گری باید از قضاوت، توهین و افراط‌گرایی مبرا باشد. دانشگاه باید هم شجاع باشد و هم حکیم؛ هم مطالبه‌گر باشد و هم منصف. در برابر این رسالت، بزرگ‌ترین خطر برای دانشگاه آرمان‌خواه، همراهی با گفتمان سازش و تسلیم‌سازی است. تجربه تاریخی ایران نشان داده است که خط سازش، همواره در بزنگاه‌ها اراده ملت را تضعیف کرده و به دشمن برای تحمیل خواسته‌هایش جرئت داده است. سازشگری صرفاً یک خطای سیاسی نیست، بلکه یک انحراف در فهم نسبت ما با دشمن است؛ زیرا بر این توهم استوار است که می‌توان با عقب‌نشینی از اصول، دشمن را راضی و تهدید را مهار کرد، درحالی‌که تجربه‌های مکرر خلاف آن را ثابت کرده‌اند. گفتمان سازش، مقتل ارزش‌های ناب انقلاب اسلامی است و هر خطی که جامعه را به سمت وابستگی، عقب‌نشینی و چشم‌دوختن به اراده بیگانه سوق دهد، خط انحراف و زمینه‌ساز توطئه دشمن است. البته مقابله با این خط فقط با نفی آن کامل نمی‌شود. دانشگاه باید در کنار نقد وابستگی و سازش، گفتمان‌های اصیل و مولد را نیز بازتولید کند؛ گفتمان‌هایی مانند استقلال، آزادی حقیقی، مقاومت در برابر سلطه و استعمار، ساخت و پیشرفت کشور بر پایه توان داخلی و ایستادگی در برابر زیاده‌خواهی دشمنان. این مفاهیم باید به‌عنوان بنیان‌های فکری و علمی جامعه، در محافل علمی، کرسی‌های نظریه‌پردازی و فضای نخبگانی تقویت شوند. نقطه جمع‌بندی این منطق، همان کلیدواژه طلایی ایران قوی است؛ ایرانی قوی در اقتصاد، علم، سیاست، فرهنگ و قدرت دفاعی؛ ایرانی که از درون تقویت می‌شود و در برابر فشار بیرونی، تاب‌آوری و ابتکار عمل دارد. تجربه جنگ رمضان نیز بار دیگر نشان داد هرجا بر خودباوری، ظرفیت درونی و منطق مقاومت تمرکز کرده‌ایم، کشور توانسته ایستادگی و پیشروی کند و هرجا دچار ضعف بوده‌ایم، رد پای غفلت از این اصل و نفوذ نگاه وابسته و سازش‌کار دیده شده است. از این منظر، دانشگاه وظیفه‌ای تاریخی بر دوش دارد: روایت مستند ایران پیروز، مقابله با تحریف، تقویت آرمان‌خواهی، نفی سازش و کمک به ساختن ایران قوی. اگر دشمن در میدان نبرد سخت، به‌رغم بهره‌گیری از آمریکا، رژیم صهیونیستی و همه ابزارهای فشار، نتوانسته اراده ملت ایران را بشکند، نباید اجازه داد در میدان روایت و ادراک، نتیجه را مصادره کند. اینجاست که دانشگاه باید به‌عنوان وجدان بیدار جامعه، با منطق، سند، تحلیل و امیدآفرینی، در خط مقدم این جهاد تبیین بایستد.

میعادگاه عاشقان؛ اینجا مصلای دلتنگی نیست، دانشگاه بیعت است

نویسنده: یونس فرزین‌فرد/ ادوار شورای مرکزی ناظر بر نشریات وزارت علوم

درهای مصلا گشوده می‌شود. نه برای یک مراسم سوگ عادی، که برای برپایی یک مدرسه برای نسل‌های آینده. دو روز وداع با پیکر سید شهید، فرصتی است برای تماشای چهره‌ای که سال‌ها ایران را در قامت یک اندیشه، هدایت می‌کرد و حالا در سکوتی ابدی، حامل سنگین‌ترین پیام‌های تاریخی برای امت است. امروز در مصلای تهران، نه فقط مردم، که تاریخ ایستاده است تا به تماشای پایان یک مأموریت ناتمام بنشیند. ما به مصلا نمی‌رویم تا فقط خداحافظی کنیم؛ ما می‌رویم تا خط مشی را از سکون تا بوت او بگیریم. این دو روز، فرصتی برای یک بازخوانی بزرگ است؛ بازخوانی راهی که او ترسیم کرد و وظیفه‌ای که بر دوش ما باقی گذاشت.

ساعات وداع در مصلا، لحظات غریبی است. تفاوت میان رهبر و شهید در همین‌جاست؛ رهبر می‌آید تا راه را نشان دهد، شهید می‌آید تا ثابت کند راه، همان‌جاست و حالا نوبت رهروان است که قدم در آن بگذارند. آن‌گاه که پیکر او در میان امواج جمعیت مشتاق قرار می‌گیرد، این دیگر تنها یک جسم نیست؛ این خلاصه‌ی تمام سخنرانی‌ها، تمام خطبه‌ها، تمام شب‌زنده‌داری‌ها برای امنیت این مرز و بوم و تمام ایستادگی‌ها در برابر هیمنه‌ی استکبار است.

تحلیل این دو روز وداع، فراتر از یک رویداد میدانی یا مناسکی است. مصلا به مثابه‌ی یک دانشگاه سیار عمل می‌کند. چرا مردم از اقصی‌نقاط کشور با هر سختی، خود را به تهران می‌رسانند؟ آیا فقط برای تسکین درد فراق؟ نه. در عمق این حرکت، یک نیاز استراتژیک نهفته است: تجدید انرژی انقلابی. مردم به مصلا می‌آیند تا با چشم خود ببینند که آن‌که سال‌ها در برابر قدرت‌های بزرگ ایستاد، چگونه آرام و بی‌تکلف بر دوش آن‌ها قرار گرفته است. این مشاهده، یک قدرت درونی به مخاطب می‌دهد. وقتی می‌بینی کسی که ستون خیمه‌ی مقاومت بود، حالا در سکوتی ابدی است، ناخودآگاه این پرسش در ذهن هر جوان ایرانی نقش می‌بندد: حالا نوبت کیست؟

شاید اصلی‌ترین کارکرد این دو روز وداع، گذار از شخصیت به مکتب باشد. دشمن همواره تلاش داشت تا تمام محاسبات خود را بر محور حذف فیزیکی رهبر انقلاب متمرکز کند؛ آن‌ها خیال می‌کردند با رفتن او، محاسبات ژئوپلیتیک تغییر می‌کند و محور مقاومت دچار فروپاشی درونی می‌شود. اما مصلا، برخلاف تصور آن‌ها، صحنه‌ی تثبیت اندیشه است. مردمی که در این دو روز به دیدار او می‌روند، در حال ضبط کردن عهدی در ضمیر ناخودآگاه خود هستند؛ عهدی برای نرفتن، برای ایستادن و برای ادامه دادن. این جمعیت، آگاهانه و با بصیرت سیاسی عمیق، او را به عنوان معمار اقتدار ملی می‌شناسند. آن پدری که دست فرزندش را گرفته و به مصلا می‌آورد، در واقع دارد تراز انقلابی‌گری را به او یاد می‌دهد. او دارد می‌گوید: ببین؛ این مرد، بهای عزت ما را با جانش پرداخت تا تو امروز سرافراز باشی.

این دو روز، روزهای تصفیه‌ی قلوب و انسجام اراده‌ها است. مصلا در این دو روز، مرکز ثقل جهان مقاومت است. از تهران تا غزه، از بغداد تا بیروت، چشم‌ها به این تا بوت است. این یعنی پیام او، حتی در بی‌صدایی، رساتر از همیشه است. مظلومیت مقتدرانه‌ی او، در این فضای مصلا، به یک فریاد خاموش تبدیل شده است؛ فریادی که می‌گوید: من رفتم، اما پرچم را زمین نگذارید.

دو روز وداع، فرصت طلایی برای آن‌هایی است که می‌خواهند از سوگ به کنش برسند. این‌جا نقطه‌ی تلاقی احساس و عقلانیت است. اشک‌ها در مصلا، نشانه‌ی ضعف نیست؛ نشانه‌ی پیوندی است که با شهادت، عمیق‌تر شده است. هر اشکی که در مصلا ریخته می‌شود، اگر با عزم راسخ همراه نشود، راه به جایی نمی‌برد. آیین وداع، باید به آیین بیعت بدل شود. بیعت با آن چیزی که او برایش خون داد؛ بیعت با آرمان مقاومت و بیعت با عدالت‌خواهی.

دشمن کوردل فکر می‌کند با گرفتن پیکر رهبر، راه را بسته است، غافل از آنکه مصلا به کارخانه‌ی تولید اراده‌ها تبدیل شده است. کسانی که از این مصلا خارج می‌شوند، دیگر همان آدم‌های پیش از ورود نیستند؛ آن‌ها حاملان پیامی هستند که قرار است در متن جامعه، در میدان‌های کار، در دانشگاه‌ها و در خطوط مقدم نبرد فکری، تکرار شود.

بنابراین، مصلا نه ایستگاه آخر، که ایستگاه شروع مرحله‌ی جدید است. مرحله‌ای که در آن، دیگر سایه‌ی حضور او نیست که ما را دلگرم می‌کند؛ بلکه الگوی رفتار اوست که باید راه را روشن نگه دارد. در این دو روز، هر کس که به این مکان می‌آید، باید با خود فکر کند که: در منظومه‌ی فکری او، نقش من در روزهای پیش رو چیست؟ اگر در پایان این دو روز، خروجی مصلا، هزاران نفر باشد که با عزمی جزم‌تر و نگاهی عمیق‌تر از قبل به میدان بازمی‌گردند، یعنی مأموریت شهید به درستی انجام شده است.

اینجا مصلای دلتنگی نیست؛ اینجا دانشگاه تربیت نسل انتقام است. نسلی که می‌فهمد یا لثارات یعنی خون او، مسئولیت ماست. این دو روز، فرصتی است تا بار دیگر ثابت کنیم که این ملت، نه با رفتن یک رهبر، که با تکیه بر آرمان‌های او، قوی‌تر از همیشه در برابر باطل خواهد ایستاد. هر قدمی که در این مصلا برمی‌داریم، یک گام به سوی همان انتقامی است که تاریخ از دشمنان حق خواهد گرفت. بیایید با این عهد از مصلا خارج شویم که مسیر او، تا پیروزی نهایی حق، بی‌وقفه ادامه خواهد داشت.



پایان سکوت؛ انتقام، هزینه‌ی سنگین «امام‌کشی»

از شکوه تشییع تا ضرورت پاسخ چندساحتی؛ چگونه اراده‌ی ملی، ماشه‌ی انتقام سخت را می‌کشد؟

نویسنده: نازیلا کاظمی/ مدیرمسئول سابق نشریه هوای تازه

در تاریخ ملت‌ها، گاه حوادثی رخ می‌دهد که از یک رخداد سیاسی یا اجتماعی فراتر رفته و به گسستی بنیادین در حافظه جمعی یک تمدن بدل می‌شود. شهادت رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (ره)، بدون شک یکی از این نقاط عطف سترگ در تاریخ چند هزار ساله حکومت‌هاست. وقتی رهبری با تراز ایشان که توانست با مدیریت ۳۷ ساله خود در میان شدیدترین فشارهای امنیتی، اقتصادی و سیاسی قدرت‌های مادی جهان، نه تنها کشتی این نظام را به سلامت هدایت کند، بلکه ایران را به یک قدرت اثرگذار جهانی تبدیل نماید، از میان ما پر می‌کشد، پرسشی بنیادین در اذهان شکل می‌گیرد: آیا با پایان حیات مادی یک رهبر، اندیشه و آرمان او نیز به تاریخ می‌پیوندد یا فصل تازه‌ای در حیات مکتبی آن ملت آغاز می‌شود؟

پاسخ به این پرسش را باید در بطن همان مکتبی جستجو کرد که رهبر شهید ما برای تبیین و ترویج آن، سراسر عمر پربرکت خود را صرف کرد. تاریخ مبارزات حق‌طلبانه گواه است که شهادت رهبران بزرگ، پایان یک انسان نیست، بلکه آغاز مسئولیت جمعی پیروان برای تبدیل یک آرمان به یک واقعیت تمدنی است. خاصیت شهادت در راه خدا این است که خداوند در پاسخ به این ایثار بزرگ، حضور آن شخصیت را در میان ملت تداوم می‌بخشد و یاد، فکر و آرمان او را چنان در ضمیر جامعه نهادینه می‌کند که فقدان فیزیکی او، به موتور محرکه‌ای برای پویایی مکتب تبدیل می‌شود. در واقع، شهادت امام شهید ما، نقطه اوج رهبری یک عالم برجسته است؛ رهبری که توانست با حکمرانی مبتنی بر امت‌سازی، ایران ضعیف پیش از انقلاب را به ایرانی مقتدر و ایستاده در برابر دولت‌های استکباری بدل کند.

آنچه امروز در حضور میلیونی و حماسی مردم در مراسم وداع با این پیکر مطهر در شهرهای ایران و عراق شاهد هستیم، فراتر از یک سوگواری سنتی است؛ این حضور، نمایش بازتولید قدرت ایمانی است که «امام شهید» بنا نهاده بود. خون او، نه تنها مکتب را متوقف نکرد، بلکه آن را مبعوث نمود. وقتی آرمان‌های یک مکتب به فرهنگ عمومی، نظام آموزشی و سبک زندگی افراد راه می‌یابد، آن اندیشه دیگر قائم به فرد نیست که با حذف رهبر دچار خلاء شود. اندیشه‌های ریشه‌داری که بر پایه باورهای توحیدی، عدالت‌خواهی و وحدت امت شکل گرفته‌اند، پویایی ذاتی دارند و به راحتی قابل حذف نیستند. امام شهید ما در طول چهار دهه، بذر این آرمان‌ها را در خاک جامعه پاشید و حالا، این اندیشه در ذهن و ضمیر نسلی که «هنر جنگیدن» و «هنر زیستن» را از او آموخته‌اند، تکثیر شده است.

در چنین شرایطی، مراسم تشییع این رهبر عالی‌قدر، یک نقطه عطف هویتی و امنیتی است. این تجمعات، سیگنال‌های محکم وحدت و اقتدار را به دشمنان ارسال کرده و اندوخته‌ای از سرمایه اجتماعی ایجاد می‌کند که پشتوانه تحرکات رو به جلوی کشور در آینده خواهد بود. اما در این میان، یک کلیدواژه راهبردی بیش از هر زمان دیگری خودنمایی می‌کند: «انتقام». انتقام خون امام شهید، مطالبه‌ای تمدنی برای جلوگیری از عادی‌سازی «امام‌کشی» است. این انتقام صرفاً یک پاسخ نظامی مقطعی نیست، بلکه کنشی چندساحتی در ابعاد سیاسی، دیپلماتیک، امنیتی و فرهنگی است که باید با پشتوانه این حضور میلیونی مردم پیش برود. حضور مردم، دست تصمیم‌گیران را برای پیگیری جدی این انتقام باز می‌گذارد و هزینه دشمن را برای هرگونه تعدی بعدی، به‌شدت افزایش می‌دهد.

در نهایت باید گفت که تاریخ ما از این پس با جوهر نوشته نمی‌شود، بلکه با خون کسانی نگاشته خواهد شد که آرمان را بر آسایش ترجیح دادند. شهادت رهبر شهید، پایان یک مسیر نیست؛ بلکه آغاز یک مسئولیت تاریخی برای کسانی است که ادامه دهنده این راه هستند. این مکتب زنده است، نه به این دلیل که فقط نامی از رهبرش باقی مانده، بلکه به این دلیل که اندیشه‌های او اکنون به ستون‌های استوار یک نظم نوین منطقه‌ای تبدیل شده است. امام شهید ما رفت تا مکتب او از محدوده یک فرد، به وسعت یک امت گسترش یابد و امروز، علم این پدر امت بر زمین نمانده است؛ چرا که هر آزاده‌ای که به این اندیشه باور دارد، خود پرچمدار این مکتب زنده و پویاست. این وداع، نه یک خداحافظی، که تجدید بیعتی برای ساختن ایران فرداست.



رازماندگاری یک راه

نویسنده: معصومه صحت/ مدیرمسئول و سردبیر سابق نشریه خط دانشجو

چرا برخی جریان‌ها با رفتن رهبرانشان فرو می‌پاشند، اما برخی دیگر حتی پس از فقدان چهره‌های اصلی نیز به مسیر خود ادامه می‌دهند؟ پاسخ این پرسش را باید نه در ساختارها، بلکه در انسان‌ها جست‌وجو کرد. تجربه تاریخ نشان می‌دهد جریان‌هایی ماندگار می‌شوند که بتوانند خود را در نسل‌های بعدی بازتولید کنند؛ یعنی انسان‌هایی تربیت کنند که اندیشه و مسیر آن جریان را ادامه دهند. امروز که مردم ایران پیکر رهبر شهید انقلاب را بر دوش می‌کشند، این پرسش بیش از همیشه اهمیت پیدا می‌کند که راز تداوم یک مسیر چیست.

از همین نقطه است که تفاوت مدیریت و رهبری آشکار می‌شود. مدیر وظیفه دارد امور را سامان دهد و یک مجموعه را اداره کند؛ اما رهبر، افزون بر اداره، به ساختن انسان می‌اندیشد. مدیری که تنها بر اداره امور تمرکز کند، ممکن است در دوره مسئولیت خود موفق باشد، اما با رفتن او بسیاری از دستاوردها نیز از میان می‌رود. در مقابل، رهبری که نیرو تربیت کند، در واقع آینده یک مسیر را تضمین می‌کند؛ زیرا اندیشه و راه او در انسان‌های دیگری ادامه پیدا می‌کند.

در منظومه فکری رهبر شهید انقلاب نیز یکی از محورهای اساسی همین مسئله بود: تربیت نیروی انسانی. در این نگاه، پیشرفت کشور تنها با تصمیم‌های مقطعی یا تغییر مدیران تحقق پیدا نمی‌کند؛ بلکه نیازمند نسلی است که هم دانش داشته باشد، هم تعهد و هم توانایی حضور در میدان عمل. به همین دلیل، در سخنان ایشان بارها بر اعتماد به جوانان، میدان دادن به نیروهای تازه و سپردن مسئولیت به نسل جدید تأکید شده است.

بیانیه گام دوم انقلاب را می‌توان صورت‌بندی روشن همین نگاه دانست. این متن، بیش از آنکه گزارشی از گذشته باشد، نقشه‌ای برای آینده است؛ آینده‌ای که در آن جوانان نه صرفاً مخاطب توصیه‌ها، بلکه بازیگران اصلی پیشرفت کشور معرفی می‌شوند. در این چارچوب، مسئله اصلی تنها انتقال تجربه نیست، بلکه تربیت نسلی است که بتواند مسئولیت اداره کشور را در دهه‌های پیش‌رو بر عهده بگیرد.

این نگاه البته صرفاً در سطح نظری باقی نمانده است. تجربه دفاع مقدس نمونه‌ای روشن از آن است. در روزهایی که کشور درگیر جنگی تمام‌عیار بود، بسیاری از فرماندهان میدان جنگ جوانانی بودند که شاید در ابتدا تجربه‌ای طولانی در مدیریت نداشتند، اما با اعتماد و مسئولیت‌پذیری رشد کردند. شهید حسن باقری نمونه‌ای شناخته‌شده از همین مسیر است؛ جوانی که در آغاز جنگ به عنوان یک خبرنگار وارد جبهه شد، اما با خلاقیت و حضور در میدان، به یکی از طراحان اصلی عملیات‌ها تبدیل شد. این تجربه نشان داد که میدان دادن به جوانان، تنها یک شعار نیست؛ بلکه می‌تواند نیروهایی را پرورش دهد که در لحظه‌های سرنوشت‌ساز نقش‌آفرین شوند.

پس از جنگ نیز این رویکرد در عرصه‌های دیگر ادامه پیدا کرد. توجه به نخبگان علمی، حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان، تقویت گروه‌های جهادی و سپردن مسئولیت‌های مهم به نیروهای جوان را می‌توان در همین چارچوب تحلیل کرد. بسیاری از پیشرفت‌های کشور در حوزه‌هایی مانند صنایع دفاعی، فناوری‌های راهبردی و صنعت هسته‌ای حاصل همین اعتماد و تربیت تدریجی نیروها در میدان عمل بوده است.

در این میان، مفهوم حلقه‌های میانی نیز جایگاه مهمی پیدا می‌کند. حلقه‌های میانی صرفاً مجموعه‌هایی برای اجرای برنامه‌ها نیستند؛ بلکه شبکه‌ای از نیروهای اجتماعی‌اند که می‌توانند میان مردم و حاکمیت پیوند برقرار کنند. کارکرد اصلی این حلقه‌ها، شناسایی، رشد و سازمان‌دهی نیروهایی است که توانایی حل مسئله، مسئولیت‌پذیری و نقش‌آفرینی اجتماعی دارند. هرچه این شبکه انسانی گسترده‌تر و کارآمدتر باشد، ظرفیت یک جامعه برای پیشرفت نیز افزایش خواهد یافت.

نکته مهم آن است که تربیت نیرو، تنها در کلاس درس یا دوره‌های آموزشی شکل نمی‌گیرد. تجربه نشان داده است که انسان‌های اثرگذار بیشتر در میدان عمل ساخته می‌شوند؛ جایی که تصمیم‌گیری واقعی، مسئولیت و مواجهه با مسئله وجود دارد. به همین دلیل، هرجا به جوانان فرصت تجربه داده شده، امکان رشد نیز فراهم شده است.

امروز که پیکر رهبر شهید انقلاب بر دوش مردم تشییع می‌شود، پرسش اصلی آینده نیز همین‌جاست: آیا این مسیر ادامه خواهد یافت؟ پاسخ این پرسش در انسان‌هایی نهفته است که در این سال‌ها تربیت شده‌اند؛ جوانانی که با همان ایمان، همان آرمان و همان روحیه مسئولیت‌پذیری می‌توانند راه را ادامه دهند.

ماندگاری یک رهبر را نمی‌توان تنها در دوران حیات او سنجید. معیار واقعی، انسان‌هایی هستند که پس از او باقی می‌مانند؛ انسان‌هایی که راه را می‌شناسند و می‌توانند آن را ادامه دهند. اگر چنین نسلی شکل گرفته باشد، یک جریان متوقف نمی‌شود؛ حتی اگر بزرگ‌ترین چهره‌هایش از میان ما رفته باشند.

فراتر از فقدان؛ مکتب خامنه‌ای در آزمون تاریخ

چگونه از شکست فیزیکی رهبر، یک پیروزی استراتژیک در مقیاس تمدنی بسازیم؟

نویسنده: رضا زند/ عضو شورای مرکزی ناظر بر نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

در تحلیل پدیدارشناسی تاریخ، مرگ فیزیکی یک رهبر همواره با دو واکنش متضاد مواجه است: یا منجر به گسست تاریخی و فروپاشی جریان می‌شود و یا به تثبیت ساختاری و تبدیل یک فرد به یک ایده‌آل ماندگار می‌انجامد. در تقابل با تصویر انسانی رهبر شهید که در میان توده‌ها تجلی یافته بود، نباید دچار خطای تصویرسازی عاطفی شد؛ چرا که او نه یک پدیده‌ی راکد، بلکه یک فرآیند جاری بود. آنچه اکنون در مواجهه با فقدان او رخ می‌دهد، نه یک بحران روحی، بلکه یک چالش گذار است: گذار از تمرکز بر شخصیت به تمرکز بر مکتب. اگر تاریخ را به‌مثابه‌ی یک جریان مستمر بنگریم، حذف یک رکن از بدنه‌ی این جریان نباید به‌معنای توقف کل فرآیند باشد، بلکه باید به‌معنای تغییر فرم از رهبری فردی به رهبری مکتبی تلقی شود.

میراث واقعی او فراتر از یک مأموریت سیاسی محدود یا یک جایگاه حکمرانی، در سطح یک پارادایم رفتاری تعریف می‌شود. او با پیوند زدن مفاهیم اخلاق به عمل سیاسی، یک اخلاق سیاسی ساختارگرا را بنیان نهاد. او نشان داد که سیاست بدون مبنای اخلاقی، تنها بازی برد و باخت در میدان منافع است، اما سیاست او، گذشتن از خود برای رسیدن به حق بود. این میراث، یک الگوی رفتاری است که در آن تضاد میان قدرت و اصالت حل شده است. از منظر استراتژیک، مأموریت او با حذف فیزیکی او به پایان نرسیده، بلکه با تغییر ماهیت از مدیریت یک شخصیت به مدیریت یک نظام ارزشی، وارد فاز جدیدی شده است. او اکنون نه به‌عنوان یک مأمور تاریخی، بلکه به‌عنوان یک نظام ارزشی در بطن ساختارهای اجتماعی و سیاسی حضور دارد که باید تداوم یابد. تداوم این مسیر مستلزم آن است که ما از نگاه کردن به او به‌عنوان یک الگو در گذشته، به سمت استفاده از او به‌عنوان یک معیار برای سنجش عملکرد در آینده حرکت کنیم.

بنابراین، مخاطب اصلی این مرحله، نخبگان و نسل مأمور است. خطر استراتژیک پیش روی این نسل، گرفتار شدن در دام سرمایه‌ی نمادین است. استفاده از نام او صرفاً برای کسب مشروعیت یا تخلیه‌ی هیجانی، نوعی بحران کارکردی ایجاد می‌کند که مسیر را به بن‌بست می‌کشاند. نخبگان امروز موظف‌اند این سرمایه‌ی نمادین را به قدرت عملی تبدیل کنند. وظیفه‌ی نسل جدید، تنها ستایش گذشته نیست، بلکه ترجمه کردن آرمان‌ها به زبان عصر است. این یعنی تبدیل ارزش‌های او به دانش فنی، مدیریت استراتژیک، قدرت فناوری و اقتدار سیاسی در ابعاد معاصر. اگر نسل جدید نتواند میان ثبات ارزش‌ها و پویایی روش‌ها پیوند برقرار کند، میراث او در حصار نوستالژی و رکود تاریخی محبوس خواهد شد. نخبگان باید درک کنند که بقای یک مکتب در گرو قدرت تحلیل آن در شرایط پیچیده‌ی جهانی است، نه در میزان اشک و عزای مردم. ما نیازمند نسلی هستیم که بتواند زبان پیچیده‌ی تکنولوژی و سیاست مدرن را به زبان اصول اخلاقی او ترجمه کند.

تداوم این مسیر مستلزم آن است که از نگاه تماشاگر به نقش فعال تغییر وضعیت دهیم. اگر او در دوران خود، ساختارهای سنتی را برای رسیدن به عدالت به چالش کشید، نسل جدید باید ساختارهای نوین را برای تثبیت آن عدالت به خدمت بگیرد. این یعنی انتقال از مرحله‌ی اثبات وجود به مرحله‌ی تثبیت اقتدار. تداوم مسیر، نه با تکرار شعارها، بلکه با ارتقای سطح تخصص و توانمندی در تمامی حوزه‌های علمی و عملی صورت می‌گیرد.

در نهایت، گذار از سوگ به کنش، مستلزم بازتعریف مفهوم پیمان است. ما با فقدان او، به‌دنبال بازسازی گذشته نیستیم، بلکه به‌دنبال بازسازی مسیر هستیم. عهد خون که از آن سخن می‌رود، نه یک پیمان عاطفی، بلکه یک تعهد ساختاری به تداوم همان منطق سخت و بی‌وقفه است. این عهد یعنی تبدیل کردن سوگ به انگیزه برای توسعه و تبدیل کردن یاد او به معیار برای ارزیابی عملکرد. ما پیمان می‌بندیم که از او نه یک گذشته‌ی باشکوه، بلکه یک آینده‌ی مقتدر بسازیم. ما با عبور از مرحله‌ی شخص و استقرار در جایگاه مکتب، تضمین می‌کنیم که مسیر او نه یک خط مستقیم منتهی به پایان، بلکه یک چرخه‌ی پویای تکرار و تکامل باشد. ما با عمل، نه با ادعا، به اثبات حیات این مکتب می‌پردازیم. هرگام علمی و هر تصمیم استراتژیک که با آن اصول همسو باشد، تجلی واقعی این عهد و تداوم حیات اوست.

امت تمدن‌ساز به کارگردانی رهبر شهید

صدور انقلاب به ذهن‌های آماده در سیر رهبری قائد شهید چگونه اتفاق افتاد؟

نویسنده: لیلا نصیری/عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)

رهبری که شهید می‌شود، به کمال آرمان‌هایی که مبنای او در راهبری امتش بوده نائل آمده؛ بنابراین سطح آرمان‌خواهی امت خود را پس از شهادتش ارتقا داده و وارد مرحله جدید و والاتری می‌کند؛ زیرا امام، جامعه را همگام با خود ارتقا می‌دهد و این ارتقای وجودی امام، جهش باوری و عملی امت را به همراه دارد. این پیشروی، جامعه را با حقیقتی که در انتظار آن‌ها بود و وعده‌های صادق و نصرت‌هایی که برایشان متعیّن بود، هم‌افق و متوقع کرد و به واقع آرمان‌هایی که شاید پیش از این جزو افق‌های بلندمدت‌تر بود، به دستور کار امت و بالفعل شدن، نزدیک و در دسترس می‌شود. از همین حیث اهمیت وحدت و انسجام مردم حول آرمان‌های نظام که امام، ما را با آنها تربیت و رشد داد، خود را جلوه می‌کند که به یقین وجود ولیّ، همان پایه پیوند و اتصال افراد جامعه اسلامی است.

زبان و اندیشه سیاسی رهبر شهید در امتداد اندیشه‌ی امام خمینی، بسط و ترسیم عملی یافت. رهبر حکیم، جامعه‌ای به غایت باورمند به آرمان‌های امام (که همان آرمان‌های بلند اسلامی بود) را تحویل گرفتند و با بارور کردن آن باورها، منطق تربیتی خود یعنی منطق رشد را در مسیر پیشرفت و به تعبیر ایشان رسیدن به قله، در جامعه جریان می‌دادند. استراتژی ایشان در مواجهه با حوادث، ایجاد فرصت برای هم‌تراز کردن جامعه با یکدیگر و رشد هماهنگ و جمعی بود.

اما جهت مهم دیگری از تلاش‌های قائد شهید برای امت‌سازی، به تعاملات ایشان با ملت‌های دیگر نیز برمی‌گردد؛ چون خاصیت امت، به‌ذاته متکی به ملیتی خاص نیست و دارای ویژگی‌های جهان‌شمولی برای وجدان‌های آزاده در هر جغرافیا تعریف شده که خواستار ایستادن در طرف درست تاریخ باشند. این تلاش‌های چندجانبه، از سویی برای ملت‌های اسلامی جهت یکپارچگی مسلمین و کنارگذاشتن اختلافات و از سوی دیگر برای ملل دیگر همچون ملت‌های اروپایی و آمریکایی پیگیری می‌شد. از این سو برای مثال به اقدامات در جهت وحدت شیعه و سنی و نامه‌های متعدد ایشان به جوانان و دانشجویان اروپایی و آمریکایی در موقعیت‌های متفاوت می‌توان اشاره کرد. اساساً در گذار به نظم نوین جهانی و تمدن نوین اسلامی، بحث امت‌سازی و گسترش جغرافیای امت در مدل حکمرانی تمدنی، به عنوان مشی و منش رهبر شهید و خط کلی نظام اسلامی دارای اهمیت ویژه است. از سوی دیگر مفهوم امّت یکی از بسط‌های مهم مردم‌سالاری دینی به شمار می‌رود که ریشه در ایمان آگاهانه مردم با جلب مشارکت مسئولانه در جهت عدالت و معنویّت دارد.

هرچند ذکر این نکته‌ی مهم لازم است که ایران در این شبکه و پارادایم امت، به عنوان ام‌القرای جبهه حق و توحید، نقش محوری ایفا می‌کند؛ نه به نحو شعارگونه که به دلیل فرماندهی استراتژیک؛ چون علی‌الاصول هویت ملی ما با جوهره‌ی ارزش‌های اسلامی عجین شده و عامل مهم این نقش ویژه، استقرار حکومت جمهوری اسلامی در این جغرافیای تمدنی است و بنابراین رهبر و ولی‌فقیه جمهوری اسلامی، ولی امر همه مسلمین جهان هستند و این امت را راهبری می‌کنند.

مدتی است به واسطه تحولات سریع و صریحی که بیش از پیش عیان‌کننده کینه جبهه باطل شده و به‌خصوص در صدر آنان با شهادت قائد امت، ما شاهد رویش‌هایی در بافتار امت و دامنه‌دار شدن آن هستیم.

تحقق مفهوم رهبر شهید از همان ساعات ابتدایی اعلام خبر امت‌ساز شد؛ با همراهی ا بواب تازه‌ای از مردم که شاید پیش از این مشارکتشان در تحولات محو و کمرنگ بود، اما خاصیت رستاخیزسازی خون حضرت آقا، این خیل عظیم را به عنوان اولین واکنش مردمی با استمرار صد و بیست شب تا به حال، خلق کرد. اما نقطه سرایت این جریان به کشورها و ملت‌های دیگر و برگزاری تجمعات در آن کشورها پابه‌پای شهرهای ایران، همان نکته عزیمت وجدان‌های بیدار جهانی به سوی امت واحده شدن است.

ملت، مبعوث شد

تجدید میثاق در میدان؛ بلوغ سیاسی ملتی که دیگر به عقب بازنمی‌گردد

نویسنده: ابوالفضل ملکی/ مسئول بسیج دانشگاه فرهنگیان استان مرکزی، مدیر مسئول نشریه حزب دیالمه

در قاموس جمهوری اسلامی، واژگان معانی متفاوتی دارند؛ اینجا وداع، هرگز به معنای پایان نیست. آنچه امروز در تشییع پیکر مطهر رهبر فرزانه انقلاب شاهدیم، نه سوگواری یک ملت بی‌سرپرست، که تجدید میثاق ملتی است که در لحظه فقدان، بعثت بزرگ خویش را آغاز کرده است. شهادت مقتدا، آغاز یک مسئولیت تاریخی است که از شانه‌های یک فرد، به پهنای یک امت منتقل شده است.

دشمنان این مرز و بوم، سال‌ها در اتاق‌های فکر استکبار و رژیم‌های تروریستی چنین انگاشته بودند که جمهوری اسلامی تنها بر شانه‌های یک رهبر استوار است و با حذف او، شیرازه این نظام از هم گسسته خواهد شد. آن‌ها ولایت را یک ساختار ایستا می‌دیدند، اما از درک پیوند ارگانیک میان رهبر و ملت ناتوان بودند. حقیقتی که در روزهای پس از شهادت رهبر انقلاب عیان شد، نشان داد که آن رهبر شهید، نه فقط فرمانده، که آموزگار مسئولیت‌پذیری جمعی بوده است.

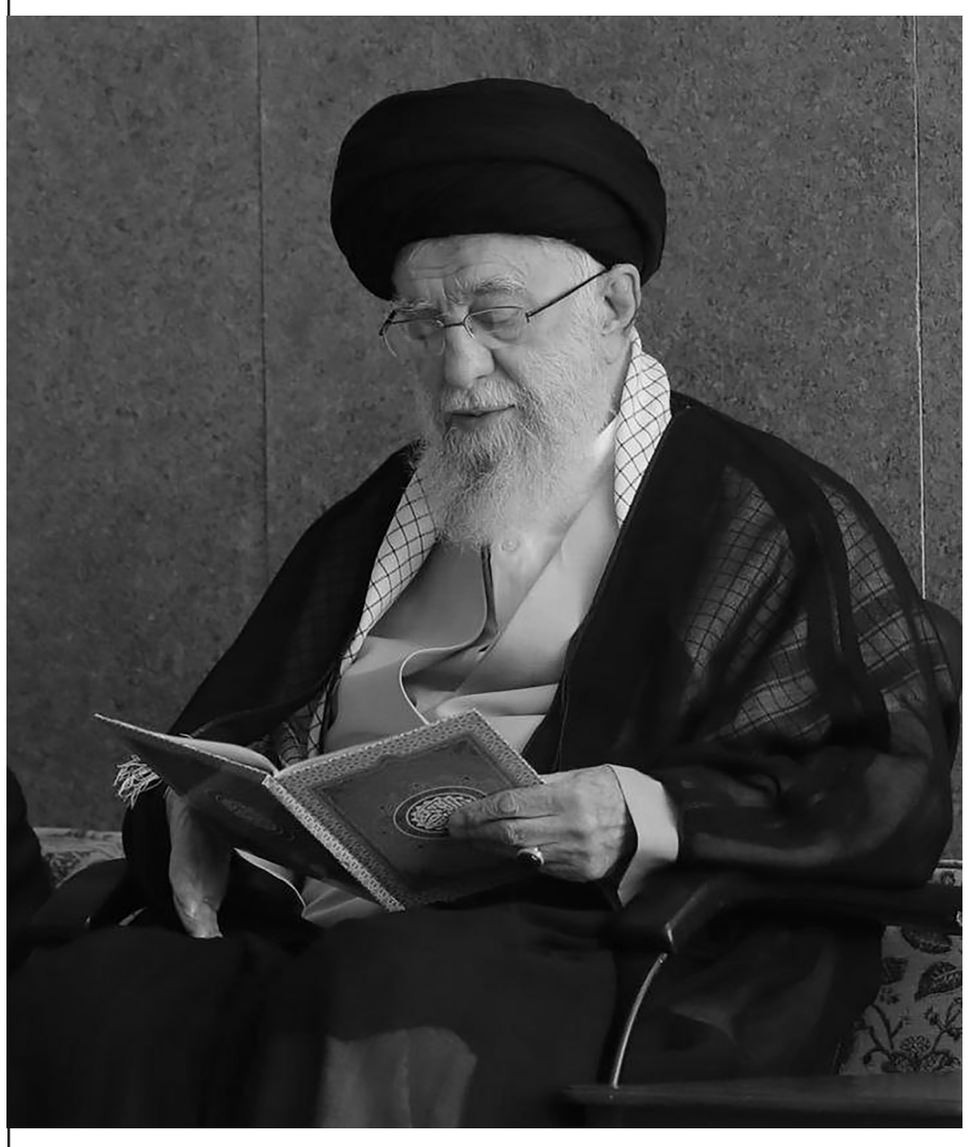
رهبر شهید ما بارها در تبیین عمق استراتژیک این نظام فرموده بود که اگر حادثه‌ای پیش بیاید، خدای متعال این مردم را برای مقابله با حوادث مبعوث خواهد کرد و کار را خود مردم تمام خواهند کرد. این گزاره، نه یک تعارف کلامی، که یک اصل بنیادین در حکمرانی الهی ماست. امروز، آن لحظه مبعوث شدن فرا رسیده است.

در ۱۲۰ روز گذشته، ملت ایران با حضور متراکم و آگاهانه خود در میدان‌ها، نشان داد که فقدان رهبر، نه تنها به رکود منجر نشده، بلکه به شکوفایی غیرت و مسئولیت‌پذیری عمومی انجامیده است. آنگاه که استکبار برای ایجاد خلأ قدرت، چنگ و دندان نشان داد، ملت خود به لایه دفاعی نظام تبدیل شد. این بعثت ناگهانی، همان حقیقتی است که دشمن را در محاسباتش زمین‌گیر کرد؛ چرا که گمان نمی‌کرد ملتی که در سوگ پدر معنوی خود نشسته، همزمان سنگرهای خیابان را به دژهای تسخیرناپذیر امنیت و اقتدار تبدیل کند.

این مسئولیت نوین، فراتر از حفاظت از امنیت است؛ این بعثت ملت برای حفظ آرمان‌هاست. اکنون که پرچم ولایت به دست حضرت آیت‌الله سید مجتبی حسینی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) سپرده شده، ملت خود را بازوی اصلی و ناظر بر تداوم این مسیر می‌بیند. این عهد خون، یک پیمان یک‌طرفه نیست؛ یک قرارداد مقدس میان رهبری و امت است که در آن، مردم از تماشاگر به بازیگر اصلی میدان تغییر ماهیت داده‌اند.

امروز در این عهد خون، ما با یک حقیقت تبیینی روبرو هستیم: فقدان رهبر، نه نقطه ضعف، که نقطه آغاز اقتدار مطلق جامعه است. جامعه‌ای که یاد گرفته است در غیاب مقتدای خویش، خود را مبعوث کند، دیگر شکست‌ناپذیر است. دشمن با ترور فیزیکی، تنها به سرعت این بلوغ ملی کمک کرد. اکنون مسئولیت ما، حفظ همین سنگر خیابان و بصیرت میدان است. کار این انقلاب، با بعثت دوباره مردم در حال تمام شدن است و رژیم‌های استکباری در برابر این موج خروشان مسئولیت‌پذیری، راهی جز خذلان و شکست نخواهند داشت.

ما امروز، نه یک رهبر، که یک مسیر را همراهی می‌کنیم؛ مسیری که در آن، هر ایرانی یک سرباز و هر ملت، یک رهبر است. این آغاز مسئولیت ماست؛ مسئولیت پاسداری از آرمانی که حالا با خون رهبر شهیدمان آبیاری شده است. کار تمام است؛ این ملت مبعوث شده است.





صاحب امتیاز:شبکه نشریات دانشجویان ایران • نویسندگان: امیرمحمد کولانی، نرگس عابدینی، یونس فرزین‌فرد، نازیلا کاظمی، معصومه صحت،رضا زند، ابوالفضل ملکی • ویراستار:یونس فرزین فرد • مدیر هنری:فرزانه قربانی

@stumag_iran @stumag_ir